

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

عرض شد از جمله ادله بر عدم واجب مشروط بودن حج و واجب مطلق بودن آن، مسئله استدانه است. در روایاتی که در این زمینه وارد شده بعضی از این روایات ظهور در وجوب داشت و بعضی از آنها نصّ در وجوب بود. البته در بعضی از این روایات در استدانه خود موقعیت حاجّ برای اداء قرض در نظر گرفته شده است و در این جا مرحوم شیخ حرّ استحباب حج را در ذیل عنوان مسئله استدانه ذکر کرده‌اند.

یک روایت، روایت معاویه بن وهب است عن غیر واحد، عن غیر واحد در روایت هر جا باشد دلالت بر توصیف اُکید دارد. افراد عدیده‌ای راوی برای معاویه بن وهب بوده‌اند و در سلسله سند محمد بن ابی عمیر است و احمد بن محمد بن عیسی و سند هم به مرحوم شیخ طوسی می‌رسد که قال قلت لأبی عبدالله علیه السلام: ائی رجل ذو دینٍ أفاتدین و احجّ؟ (یا أفتدین و احجّ؟) فقال حضرت می‌فرماید نعم هو افضی للدين. صدوق در این جا روایت را به صورت مسند ذکر کرده و مرحوم شیخ در بحث استحباب حج، مسئله را ذکر کرده‌اند این روایت مطلق است در حج واجب و حج غیر واجب. چون راجع به حجة الاسلام در آن صحبت نشده است.

در مورد استدانه و در مورد دین دو مسئله در این جا هست؛ یکی این که همان طوری که دیروز عرض شد این فرد باید فرد فقیری باشد که دین دارد و نمی‌تواند دینش را بپردازد یا این که اگر فقیر هم نیست بالاخره الان در یک

وضعیتی است که نمی‌تواند برود. یعنی کسی که بخواهد یک حج انجام بدهد این نمی‌تواند انجام بدهد. حالا یک مسئله ای که در این جا به نظر می‌رسد این که ما الان در شرایط فعلی، قضیه حجی که برای ما هست خیلی فرق می‌کند با آن چه که در زمان سابق بوده است. آن حجی که برای ما هست خیلی آن طوری که باید و شاید آن موقعیت اکید خودش را نمی‌رساند الان معمولاً این حجها با وسایل امروزی که جنبه سفر تفریحی دارد خصوصاً با این اوضاعی که فعلاً هست کیفیت استفاضه‌ای که دارند اسکانی که هست و تسهیلاتی که امروزه برای حجاج فراهم می‌شود به طور کلی در دنیا این یک سفری است که جنبه تفریح و تنوع و نظاره‌گری آن برای آنهایی که خیلی اهل این مسائل نیستند می‌چربد!! شما حساب کنید در زمان امام صادق علیه السلام که اصلاً این حرفها نبود مگر مکه چقدر خانه داشت؟ همه مردم در چادر زندگی می‌کردند و وقتی در مکه می‌آمدند چادر می‌زدند زمان سفر ماهها طول می‌کشید در خود مکه اسکان زیر چادر بوده، در منازل نبوده است.

در تاریخ داریم افرادی که می‌رفتند همه در مکه چادر داشتند مثلاً می‌گوید فلان شخص آمد و چادرش را در فلان منطقه زد مکه این جوری نبوده که منازلشان را استیجاری بدهند این حرفها بله یک عده ای بودند در منازل دور مکه که به قیمت‌های بالا در موسم حج در آن زمان اینها را کرایه می‌دادند. با این حجم عظمی که از این طرف و آن طرف می‌آمدند به طور کلی اصلاً حج زیر چادر بوده است. آن وقت این حج زیر چادر با تمام این سختیها و ماهها دوری حداقلش سه ماه این دوری را باید طی کند امام علیه السلام می‌فرمایند که دین کن، استدانه کن و خودت را به زحمت بیانداز، هم قرضی که داری بعد هم یک قرض دیگر روی آن و برو این حج را انجام بده. واقعا ما می‌توانیم بگوییم این

حج واجب مشروط است؟ جداً اصلاً کسی می تواند تصور یک چنین قضیه ای را بکند که این حج با این کیفیت واجب مشروط است؟ یعنی رضای پروردگار در این است که اگر شخص در مقام سهولت و در مقام تنعم به یک حدّی رسید که بتواند این را انجام بدهد آن موقع باید برود و قبل از آن اگر انجام بدهد قبول نیست و مقبول نیست؟ اصلاً تصور می شود کرد؟ یعنی مجتهد خودش را در فضای صدور روایت قرار بدهد در فضای بیان امام علیه السلام قرار بدهد که در آن زمان وضعیت رفتن به حج چطور بود؟ اصلاً فرض بگیریم که حج استحبابی است و اصلاً این شخص دارد از حج استحبابی سوال می کند آیا امام می آید به یک نفر بگوید برای حج استحبابی چهار ماه در به در بیابان باش خبز و شعیر، خبز و ملح هم بخور خل و زیت هم به خودت و زن و بچه ات بده بعد هم بلند شو بیا توی خیمه در مکه و عرفات و مدینه، بعد هم مدینه دارد روایاتی وارد شده که مربوط به زیارت مدینه است مثل روایت امام باقر علیه السلام **انما امر الناس ان يطوف حول هذه الاحجار ثم يجئوا الينا و يعرضوا ولايتهم علينا** یعنی امام باقر علیه السلام می فرماید بلند شو چند ماه از زن و بچه است فاصله بگیر و دروی کن بعد هم با این وضعیت بلند شو بیا پیش ما و ما را زیارت بکن آن وقت این حج می شود واجب مشروط؟ یعنی واقعا این واجب، واجب مشروط است؟ حجی که امام علیه السلام می فرماید اداء قرض که واجب است را انجام نده و دین هم بگیر، قرض روی قرض هم بگیر بلند شو بیا حج؟ این کجایش واجب مشروط است؟ اگر خدا می خواست حج را به عنوان واجب مطلق بگوید دیگر با چه زبانی بگوید؟ با چه زبانی بگوید؟ در مورد صلاه آیا کسی قائل به واجب مشروط است؟ در مورد صلاه اگر کسی قرض داشته باشد و بعداً کسب طهارت مائیه منوط به استقراض باشد آیا استقراض واجب نیست؟ خوب برای

حجّ هم استقراض است، دیروز عرض کردم استقراض فقط برای شکم که نیست برای نماز هم باید استقراض کند برای روزه هم باید استقراض کنید کسی که صوم برایش واجب است و قوت برای ایجاد صوم را ندارد از باب مقدمه اعدادیه خوب این بایستی که استقراض کند و تحصیل قوت کند تا بتواند روزه بگیرد خدا نگفته اگر غذا نداری روزه از تو برداشته می‌شود! صوم واجب مطلق است خوب این واجب مطلق را هم باید با غذا اداء بکند مثلاً سحور می‌خواهد افطار می‌خواهد و این شخص ندارد باید چه کار کند؟ باید همین طور گرسنه بنشیند و بگوید که خدایا خودت روزه را واجب کردی پس انزل علینا مائدة من السماء! نه می‌گوید مائده من الارض برایت می‌فرستیم برو استقراض کن قرضت را هم می‌دهیم استقراض کن قرضت را هم می‌دهیم. آیا شما می‌توانید تصور کنید چون صوم در این جا واجب است و این منوط به اکل غذا است و غذا هم نیست این تبدیل می‌شود به واجب مشروط؟ این چنین حرفی نمی‌توانیم بزنیم یا چون صلاه واجب است منوط به کسب طهارت است و در این جا کسب طهارت مائیه منوط به استقراض است می‌شود واجب مشروط؟ در همه این امور همین طور است در همه این مسائل همین طور است.

یک وقتی بود در خدمت مرحوم آقا بودیم با یک نفر صحبت می‌شد راجع به ضرورت غسل روز جمعه صحبت می‌شد. ایشان می‌فرمودند اگر حتی پول ندارد باید برود استقراض کند و غسل جمعه را به جای بیاورد خوب ببینید به این می‌گویند مجتهد که می‌داند غسل جمعه با سه دفعه آب روی نجاست برای ازاله یکی نیست! می‌داند این غسل جمعه چه برکاتی دارد و چه خیراتی دارد و چه مواهبی نصیب انسان می‌کند و دیگر نمی‌تواند حکم آن سایر موارد ازله را به این حمل بکند بگوید این هم مثل آن است لذا می‌گوید که باید بروی

استقراض کنی و بعد کسب طهارت مائیه بیایی این غسل جمعه را انجام بدهی. درد بی درمان ما در مسائل و استنباطات فقهی این است که ما نسبت به واقعیات خارجیّه و مخفیّه احکام، اطلاع نداریم. این درد ما است ما فقط احکام را، احکام ظاهری می‌دانیم آن هم سرسری و نیم بند! دیگر نمی‌دانیم که پشت این قضیه چه خوابیده آن را نمی‌دانیم.

یک قضیه برای شما نقل بکنم که مطلب را تا حدودی روشن بکند یکی از دوستان بود خدا رحمتش کند به رحمت خدا رفته این بسیار آدم روشن ضمیری بود فهمش باز بود مطالب را می‌فهمید قضایا را تشخیص می‌داد مسائل را متوجه می‌شد برای من تعریف می‌کرد می‌گفت در همان زمان سابق زمان شاه، ما یک روزی می‌خواستیم برویم منزل پدرتان، در راه که داشتم می‌آمدم موقع بهار بود تازه برگها درآمده بود درختها خیلی نظارت خاص خودش را داشت و باران هم شب آمده بود بین الطلوعین خیلی بین الطلوعین باصفایی بود من داشتم می‌آمدم، گفتم روز جمعه است قبل از اینکه بخوام بروم، بروم غسل روز جمعه را بکنم بعد بروم منزل پدرتان. اینها چیزهایی است که خیلی قضیه اصل است اصل است در استنباط اینها است این مسائل خوب حالا شما در روایات می‌بیند فرض کنید که غسل جمعه مستحب است یا مثلاً مستحب اکید است ما همین طوری می‌آییم فتوی می‌دهیم بله مستحب است اگر خوابت نمی‌آید خسته نیستی می‌دو ساله و محبوب چهارده ساله در کار نیست خلاصه دیدی حوصله ات سر رفته و حمام هم بغل دستت است عیب نداره که غسل کنی ولی اگر دیدی نه مثلاً بساط به راه است یا رفیقت آمد و بنشین حرف بزنی گپ بزنی نه غسل جمعه چیه؟! بیاندازش کنار مال بیکاری است! می‌گفت من داشتم می‌آمدم دیدم که آن شخص آمده و گفت کجا می‌روی؟ گفتم می‌خواهم بروم غسل کنم

حالا آن شخص معمم بود الان هم حیات دارد آن رفیقمان فوت کرده ولی این شخص معمم هنوز حیات دارد گفت کجا می‌روی؟ گفتم دارم می‌روم غسل بکنم بعد هم بروم فلان جا گفت می‌خواهی بروی غسل بکنی؟ آخر کسی این فضا را رها می‌کند؟ نگاه کن ببین این گنجشکها کنار این خیابان این گنجشکها دارند چه لذتی می‌برند از این هوا و از این فضا!! گفتم خداحافظ، عزّت زیاد! تو بمان با این هوا و فضا حال کن ما می‌رویم غسل می‌کنیم ما رفتیم و خلاصه غسل کردیم آمدیم دیدیم این تو همان فضا دارد می‌گردد بعد با هم دوتایی آمدیم منزل و پیش پدرت از این جریان سالها گذشت. بعد دیگر معلوم شد که آن بنده خدا چه راهی را دارد می‌رود این چه راهی را دارد می‌رود؟ مال آن است آن رفت آن مطلب را گرفت آن فهمید آن حقیقت قضیه را فهمید هوای خوب و فضای خوب و اینها به جای خود ولی باید ببینی الان برای تو چه تقدیری شده و برای تو و نفس تو چه غذایی آماده شده است؟ این هوا به جای خود این هوا خوب است و خدا درست کرده ما نمی‌گوییم درست نکرده این در جای خود اما در امروز جمعه وقتی می‌گویند باید بروی غسل بکنی این معنایش این است. مرحوم پدرمان ایشان می‌فرمودند یک شخصی از مؤمنین فوت کرده بود به رحمت خدا رفته بود ظاهراً نمی‌دانم مرد بود یا زن بود می‌گفت با همین آقا داشتیم برای تشییع ایشان می‌رفتیم و آن جا برای نگه داشتن ماشین جا نبود و ایشان راننده بود و قرار شد که اول ما برویم و بعد هم ماشین را یک جایی بگذارند و بیاید، ما آمدیم و تشییع کردیم و آمدیم تا فاصله زیادی تا این که متوفی را سوار ماشینهای مخصوص کردند و بردند برای دفن و ما هم برگشتیم منزل ظاهراً می‌خواستند تا قم بیاورند ولی نمی‌توانستند این مقدار تشییع کردند داشتیم بر می‌گشتیم یک دفعه دیدیم ماشین اینجا است و این آقا نشسته توی ماشین کتاب دستش است

دارد می‌خواند سلام علیکم چرا نیامدی گفت نه ما نشستیم اینجا مطالعه کنیم حالا کتابی هم که مطالعه می‌کرد چه بود؟ تفسیر المیزان بود ایشان فرمودند آقاجان مطالعه به جای خود ولی تشیع مؤمنین هم به جای خود مطالعه دارد می‌کند بهترین کتاب را دارد مطالعه می‌کند تفسیر المیزان مال مرحوم علامه، قرآن، همه به جای خود محفوظ ولی این که می‌گویند بیا تشیع مؤمن این با تفسیر المیزان این معنی نمی‌آید، شما اگر دو دور هم تفسیر المیزان در این یک ساعت مطالعه بکنید فقط یک سری محفوظات برای شما حاصل می‌شود ولی این محفوظات جانس به شما نمی‌نشیند این مهم است کی جان این معنا بر شما می‌نشیند؟ موقعی که طبق دستور عمل کنید دستور الان تشیع مؤمن است که ملائکه در آن جا حضور دارد و نفحاتش به تو می‌رسد آن وقت اگر بیایی المیزان را مطالعه کنی یک چیز دیگر می‌فهمی. تو آن را از خودت محروم کردی این را می‌گویند فهم، این را می‌گویند رسیدن به مطلب، مجتهد باید این معنا را بداند تا بتواند درست فتوی بدهد صحیح فتوی بدهد آن که به جای تشیع می‌آید تفسیر المیزان را برمی‌دارد و مطالعه می‌کند خیال می‌کند تشیع فقط همین چند قدم راه آمدن و ورزش کردن است حالا یک تسلیتی به حضار افراد مصاب علیه و اینها داشته باشد و یک مسئله اجتماعی را در این جا حل کرده باشد ولی نه آمدن در تشیع در قلبت یک اثر می‌گذارد چرا از آن غافل؟ چه می‌شود؟ خوب نتیجه همان می‌شود که عرض کردم این نتیجه می‌شود همینی که داریم می‌بینیم همین که داریم مشاهده می‌کنیم آن مرد بزرگ هم تفسیر المیزان را مطالعه می‌کند ولی جا به جا کَنَعْبُدُ و جا به جا کَنَسْتَعِينُ الان موقع تفسیر المیزان نیست الان موقع تشیع است چرا پیامبر صلی الله علیه و آله می‌رفت تشیع اصحابش، پیغمبر نمی‌توانست بنشیند در خانه بگوید کار مستحبی دیگری انجام می‌دهم؟ نه

یک وقتی می‌گوییم علیک ان یحجج بر تو است این یعنی الزام است این ظهور در الزام است حضرت می‌فرماید که نعم.

عن محمد بن ابی عمیر عن جفینه قال جائنی سدير الصيرفی فقال انّ اباعبدالله عليه السلام یقرأ علیک السلام و یقول لک: ما لک لاتحجّ؟ استقرض و حجّ خوب این روایت ظهور در وجوب دارد. روایت نصّ در وجوب اتفاقاً این روایت، روایت صدوق است و می‌فرماید که عن القاسم بن محمد، عن ابان عن عبدالرحمن بن ابی عبدالله قال: قال ابو عبدالله عليه السلام الحج واجبٌ علی الرجل و ان کان علیه دینٌ همه اینها روایت موثق است درست شد؟

روایت دیگر روایت محمد بن یعقوب عن عدة من أصحابنا باز این مثل عن غیر واحد یعنی در حکم چند روایت است وقتی که راوی روایت چند تا بشوند متعدد می‌شوند عن احمد بن محمد بن عیسیعن علی بن الحکم عن عبدالملک بن عتبه قال سألت أبا الحسن عليه السلام یا موسی بن جعفر است یا امام رضا است چون این راوی برای هر دو امام بوده عن الرجل علیه دینٌ يستقرض و یحجّ ظاهراً امام رضا باشد زیرا نظیر این روایت از امام رضا هم هست قال ان کان له وجهٌ فی مالٍ فلا بأس اگر می‌تواند بعد انجام دهد امید دارد اداء دینش لا بأس اگر امید ندارد و این موجب می‌شود که یک آبرویی از او ریخته بشود نه! این را انجام ندهد. از این جا استفاده می‌کنیم آن مواردی را که امام علیه السلام فرموده استقرض، آن مواردی است که امید به اداء هست نه اینکه شخص ناامید است یا این که وضعیش یک وضعیتی است در میان مردم!

آخر الان کسی که دین دارد بگویند آقا حج برو می‌گویند قرضش را نداده بلند شده رفته بگرده!! الان این که می‌گویند این است الان حج جنبه تفریح و

گردشگری پیدا کرده و لذا اگر شخص برود چند ماه در بیابان و در به در شود کسی به او نمی‌گوید که مثل آن زمان بود اگر سوار الاغ بشود و برود یا خودش پیاده برود نمی‌گویند که رفته بگرده، می‌گویند پدرش هم درآمده بدبخت رفته حتماً برایش دعا کنیم که قرض ما را بدهد عیب ندارد نوش جان. ولی الان نه الان می‌گویند که شخص بلند شده رفته سفر کربلا، کربلا توی کله ات بخورد بلند شو بیا قرضت را بده یا می‌گویند بلند شده رفته حج بگردد و البته الان فرق کرده تسهیلاتی خوب پیدا شده مسئله تفاوت کرده ولی این معلوم می‌شود که در آن مواردی که حضرت می‌فرمایند ان کان لو وجه یعنی می‌تواند بپردازد کار کند امید دارد در این گونه موارد ایراد ندارد و می‌تواند بعداً به مرور زمان این را بپردازد.

نتیجه این بحث چه شد؟ نتیجه این است که آیه شریفه که می‌فرماید و لله علی الناس حج البيت من استطاع الیه سبیلاً استطاعت به مواردی اطلاق می‌شود که شخص حتی دین دارد و باید استقراض کند و حج انجام بدهد این نتیجه این بحث است.

پس بنابراین مسئله استطاعت شامل است و عام است نسبت به مواردی که شخص مال دارد، نسبت به مواردی که مال ندارد و می‌تواند استقراض کند نسبت به مواردی که شخص دین دارد و هر چند دین دارد باید استقراض کند و انجام بدهد این همان معنایی که از روز اول ما گفتیم که استطاعت یعنی توان. به این راحتی ما می‌آییم مشکلتش می‌کنیم. آیه قرآن گفته آقا اگر می‌توانی برو می‌توانی برو! یعنی پایت چلاغ که نیست می‌توانی بروی یا قرض کنی بروی یا داری بروی یا خر داری یا شتر داری یا نمی‌دانم علی کل ضامر داری رجلاً می‌توانی بروی نصفی را رجلاً نصفی را راکبا تخدم الناس خدمت کنی و بروی هر جوری

که استطاعت داری! استطاعت هم همین است که امام علیه السلام دارد می‌فرماید همین که امام رضا علیه السلام دارد می‌فرماید خوب این هم همین استطاعت است این استطاعت یعنی رفتن به هر کیفیتی این نشان می‌دهد که در عبادات مطلق‌تر از حج، ما واجب دیگری نداریم!! نه تنها اینکه حج واجب مشروط نیست بلکه اصلاً از نماز هم اطلاقش بیشتر است! به این نحوه و کیفیت امام بگوید رجل علیه دینٌ ایستقرض و یحجّ قال نعم به این کیفیت حضرت بخواهد بیان کند این معلوم می‌شود قضیه حج از آن طرف اطلاق افتاده است.

لذا ما می‌توانیم به توسط این روایات مسئله استطاعت در حج را که در جنبه نظره بدویه به فردی که می‌تواند با آن کیفیت برود گرچه مسئله استطاعت برایش یک مسئله عادی هست می‌توانیم آن جنبه استطاعت را توسعه بدهیم به مواردی که شخص فقیر است منتهی می‌تواند استقراض کند و بعد هم به مرور زمان این قرضش را بپردازد. البته کسی که می‌خواهد استقراض بکند خوب به آن شخص مدین می‌گوید که من دارم برای حج استقراض می‌کنم پول می‌خواهی بدهی مدت دارد آن هم می‌گوید خوب بیا بگیر! بعضیها هم می‌گویند نه آقا جان اگر یک ماهه پس می‌دهی بگیر. بقیه را نمی‌دهم ولی اگر یکی آمد گفت نه آقا دو سال سه سال دیگر هم دادی مسئله ای نیست بیا بگیر برو این موارد مورد نظر باشد آن کان له وجه فی مال مربوط می‌شود به این مواردی که سعه در اداء وجود دارد نه اینکه در همان ابتدای بازگشت باید بدهد. این موارد جزء مواردی است که استطاعت در آن جاری می‌شود.

بنابراین به توسط این روایات ما معنای استطاعت را که در ظاهر حتی مردم و عرف آن را به عنوان توان می‌دانستند ما توسط این روایات آن استطاعت را حتی توسعه می‌دهیم آن استطاعت در آیه را توسعه می‌دهیم حتی به مواردی

که عرف هم نمی‌فهمد حتی فهم عرفی هم به این حد نمی‌رسد. لذا دارد سوال می‌کند ایستقرض یعنی قضیه چه جوری می‌شود که کسی که علیه دین و بعد هم بلند شود برود حج! حضرت می‌فرماید الحج واجب علی الذی هو مثلاً مقروض و یجب علیه ان یستقرض پس معلوم می‌شود به طور کلی نه تنها مسئله استطاعت همان طوری که فقها فتوی دادند به تحصیل زاد و راحله و مؤونه برای زن و برگشت از آن جا محدود نیست بلکه قضیه استطاعت به آن شخصی که می‌تواند راجلاً برود برمی‌گردد به آن شخصی که پول برای زاد سفر ندارد و می‌تواند یخدم الناس و یمشی معهم برمی‌گردد به آن کسی که زادش زاد غیر عادی است به عنوان خبز و زیت و خلّ به آن برمی‌گردد به آن کسی که حتی خبز و ملح بخواهد بخورد که آن طور که در روایات بود بر می‌گردد و به آن کسی که قرض دارد به آن کسی که زاد ندارد ولکن یقدر ان یستقرض به او برمی‌گردد به آن کسی که نه تنها زاد ندارد بلکه قرض دارد و حضرت به او می‌فرماید که یستقرض به او برمی‌گردد تمام این افراد باید بروند.

نتیجه این است که هر کسی به هر وسیله ای که می‌تواند باید برود تمام شد و رفت این ماحصل در یک کلمه به هر وسیله ای کسی که می‌تواند باید برود!

این همان حرفی بود که ما از اول زدیم ولی اشکال گرفتند گفتیم حالا خیلی خوب ما روایات را می‌آوریم که این روایات چه می‌فرمایند و ائمه علیهم السلام در این مورد چه می‌فرمایند پس معلوم شد که خیلی هم بی ربط نمی‌گفتیم.

این طلبتان یک حرف دیگر معلوم نیست بگویم یا نگویم که نظر مرحوم آقا اصلاً بالاتر از این بوده حالا تا اینجایش فعلاً ثابت شد که حج واجب مطلق

است و هیچ واجبی در احکام به اطلاق حج نیست و بایّ نحوکان شخص باید به این سفر برود، این سفر ترکش، موبق است و باید برود و منتظر یک مائده من السماء برای یک روزی که حالا اتفاق می افتد نباید بماند.

تلمیذ: بسیاری از افراد هستند که آنها دیونی دارند برفرض حالا مثلاً پنج میلیون این دوره زمانه حدود پنج میلیون حج انجام می شود حالا یا کمتر یا بیشتر با توجه به این دینی که دارد آیا باید استقراض بکند که دینش را پرداخت کند یا حج را انجام دهد؟ خوب این جا کدام در اولویت قرار دارد؟

استاد: اگر معجل است باید استقراض کند و آن را بپردازد روایات هم داریم که چند روز پیش می خواندیم که از امام رضا علیه السلام هست این مسئله را می رساند ان کان له وجه معنایش این است یعنی وضعیتش موقعیت اجتماعیش به یک نحوی است که خلاصه مورد تهمت قرار نگیرد مثلاً یک شخصی است که عادی است و می تواند انجام بدهد یک وقتی که نه آن مدت قرض غیر محدود است هر وقتی که بخواهد می تواند بپردازد و حج اولویت دارد.

تلمیذ: یعنی طلب رضایت از مدین نماید؟

استاد: بله آنها رضایتشان به اصطلاح باید کسب بشود و به اصطلاح معجل نباشد در آن صورت حج هم جزو همین موارد قرض و دین است.

ببینید در این جا نکته هست من وقتی عرض می کنم خدمتان که اگر یک شخصی قرض داشت گرسنه اش بود می تواند برود قرض بکند یعنی همین به اصطلاح شعبی که در این جا منوط به استقراض است چطور در کنار سایر موارد استقراض قرار می گیرد به واسطه رفع تکلیف حتی در بعضی از موارد داریم انسان برای مریض اگر نمی تواند حتی می تواند اگر قرض به او نمی دهند به زور برود بگیرد حتی حیوان اگر حیوان دارد می میرد سگی در منزلش دارد نمی دانم

گربه‌ای در منزلش دارد و این حیوان که دارد می‌میرد واجب است که برود قرض کند و بیاید به این اطعام کند یعنی چنین مواردی ما داریم.

احکام اسلام هم به این کیفیت هست باید استقراض کند و حیوان را نجات بدهد نباید بگذارد حتی حیوان از بین برود در مورد حج هم مسئله همین طور است و بالاتر از این است .